

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که بیع فضولی للمالك مع سبق المنع من المالك هم على القاعدة صحيح است و هم در کنار این روایاتی که خواندیم؛ مانند صحیحہ «محمد بن قیس» و همچنین روایات نکاح عبد (مخصوصاً با آن تعبیری که در روایات نکاح عبد بود که «إنه لم يعصى الله إنما عصى سيده»)، و با توضیحی که برای این روایات دادیم و کلمات قوم را هم ملاحظه فرمودید به این نتیجه رسیدیم که هم صحیحہ «محمد بن قیس» و هم روایات نکاح عبد به خوبی دلالت دارد که اگر مالک از معامله فضولی منع کرده باشد و فضولی معامله انجام دهد و بعد از معامله، مالک اجازه دهد، این معامله صحیح است.

دیدگاه شیخ انصاری(ره) درباره «ردّ معامله»

مرحوم شیخ می‌فرماید برخی مانند محقق کرکی(ره) برای اینکه اثبات کنند که کراهت باطنیه به منزله رد است و رضای باطنی کافی است^[1]، شاهی آوردند و آن شاهد این است که اگر یک وکیل، معامله‌ای را برای موکل انجام داد و موکل قسم خورد بر عدم الاذن (مانند اینکه وکیل برای موکلش یک خانه‌ای خرید و موکل قسم خورد بر اینکه من به این شخص برای خرید خانه اذن نداده بودم)، عقد خود به خود باطل و منفسخ می‌شود؛ زیرا این حلف خودش اماره‌ی عدم رضا و اماره‌ی کراهت باطنی است. مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد^[2] می‌گوید «إذا حلف الموكل على نفي الإذن في اشتراء الوكيل إنفسخ العقد»، عقد خود به خود باطل و منفسخ می‌شود. بعد تحلیلی که محقق کرکی(ره) دارد این است: «لأنّ الحلف عليه أماره عدم الرضا».

پس بگوئیم کراهت باطنی در رد کفایت می‌کند، این کلامی است که مرحوم محقق کرکی دارد و این را برخی شاهد قرار دادند بر اینکه کراهت باطنی به منزله‌ی رد است، خود مرحوم شیخ این مطلب را رد می‌کند.

مرحوم شیخ می‌فرماید «ما ذكره في حلف الموكل غير مسلم»، اینکه اگر موکل قسم یاد کرد بر نفی الاذن، بگوئیم «انفسخ العقد» ما قبول نداریم. بعد «ولو سلم» اگر قبول کنیم که حلف موکل موجب انفساخ عقد است «فمن جهة ظهور الإقدام على الحلف على ما أنكر في ردّ البیع»، می‌فرماید إقدام بر حلف ظهور بر رد دارد یعنی نه اینکه بگوئیم چون قبلاً رضای باطنی نبوده اینجا کافی نیست و معامله باطل است، بلکه همین که الآن اقدام بر حلف می‌کند (اقدام بر حلف در جایی است که بین موکل و وکیل اختلاف باشد، وکیل می‌گوید تو به من وکالت دادی که این خانه را برایت بخرم و موکل می‌گوید من چنین وکالتی ندادم! وکیل بینه ندارد و موکل باید قسم یاد کند، موکل قسم یاد می‌کند) خود إقدام بر حلف می‌شود ردّ و کاری به کراهت باطنیه و عدم رضایت قلبی نداریم، خود إقدام بر حلف، ردّ است.

مرحوم محقق نائینی(ره) در کتاب «منية الطالب» می‌فرماید این معامله‌ای که وکیل انجام داده به دو صورت است؛ یا این معامله خیار است یا اینکه در آن خیار وجود ندارد. خود این موکل (که با وکیل مخالفت می‌کند) گاهی وکالت را می‌خواهد انکار کند، اما معامله را ممکن است اجازه بدهد (وکالت را انکار می‌کند و معامله فضولی می‌شود و معامله را اجازه بدهد)، اما گاهی هم وکالت را می‌خواهد انکار کند و هم می‌خواهد معامله را ابطال کند (هر دو). آن فرضی که معامله خیار است (وکیل آمده معامله‌ای کرده خانه‌ای خریده و برای خودش خیار قرار داده) این اقدام بر حلف، به معنای فسخ از ناحیه‌ی موکل است، یعنی همانطوری که وکیل می‌توانسته فسخ کند خود موکل فسخ کرده، ما قبول داریم اینجا اقدام بر حلف بود که قسم یاد می‌کند بر نفی الوکالة، قسم یاد می‌کند بر نفی الاذن هذا ردُّ، هذا فسخٌ.

بعد مرحوم نائینی تشبیهی می‌کند و می‌فرماید همانطوری که اگر زن بیاید ادعا کند که این شوهر من را طلاق داده، شوهر طلاق را انکار کند، زن می‌گوید من را طلاق داده اگر می‌خواهد دو مرتبه من را داشته باشد باید رجوع کند! مرد طلاق را انکار می‌کند علت اینکه فقها در آنجا می‌گویند «انکار الطلاق رجوعٌ»، آن است که انکار الطلاق به منزله‌ی اقرار بر زوجیت است، این اقرار می‌کند که زوجیت برقرار است، پس این عنوان رجوع را دارد. همان طوری که آنجا انکار طلاق رجوع است، انکار وکالت هم در اینجا فسخ است، در کجا؟ در جایی که یک معامله‌ای باشد و در آن خیار وجود داشته باشد.

خلاصه آنکه؛ در یک عقدی که وکیل ادعایی انجام داده، عقد خیار باشد (خیار قرار داده که تا ده روز بتواند معامله را به هم بزند)، به مجرد اینکه موکل، وکالت را انکار کرد، خود انکار الوکالة فسخ است یعنی حتّی اینجا دیگر حلف هم لازم نیست، خود این انکار وکالت (که تو وکیل من نبودی)، به منزله‌ی فسخ این معامله است همانند جایی که بین زن و مرد اگر اختلاف در طلاق و عدم طلاق و در رجوع و عدم رجوع باشد، انکار الطلاق رجوعٌ، اینجا هم انکار الوکالة فسخٌ، تا وکالت را انکار کرد فسخ است.^[3]

تبیین دیدگاه محقق نائینی(ره)

محقق نائینی(ره) اینطور بیان می‌کند که اگر این موکل هم التزام به عقدش را انکار کند و هم وکالت را (یعنی اگر این موکل گفت نه من معامله را قبول دارم و نه وکالت را قبول دارم)، اینجا باید حکم به بطلان معامله کرد و تعبیر به انفساخ نیز درست نیست و اینکه مرحوم محقق کرکی گفته «انفساخ»، غلط است، باید در این فرض ما مسئله‌ی بطلان معامله را مطرح کنیم. در آنجایی که فقط می‌خواهد وکالت را انکار کند، اما خود التزام به عقد را انکار نمی‌کند باید حکم به بطلان وکالت کنیم، باید بگوئیم وکالت در اینجا با حلفش باطل می‌شود.

بنابراین، عقد یا خیار است یا غیرخیاری، در خیار نائینی(ره) انفساخ را قبول دارد و می‌گوید «انکار الوکالة فسخٌ»، تا آمد وکالت را انکار کرد آنجا فسخ است و فرقی نمی‌کند بین اینکه آیا التزام به اصل عقد دارد یا نه؟ اگر عقدی خیار واقع شده (که وکیل برای خودش حق فسخ قرار داده و موکل آمد وکالت را انکار کرد)، این ملازمه با فسخ دارد و اینجا تفکیک نمی‌کنیم بین خود عقد و بین وکالت، اما اگر یک عقدی غیر خیار شد در عقد غیر خیار اگر آمد عقد و وکالت را (یعنی هر دو را) انکار کرد، عقد باطل است و انفساخ هم معنا ندارد، اما اگر وکالت را انکار کرد و عقد را بخواهد قبول کند، مانعی ندارد که اینجا ملتزم به خود عقد بشود یعنی بگوید این وکیل من نبوده و رفته به صورت فضولی، این کار را کرده و من وکالت را انکار می‌کنم، ولی اصل التزام به عقد را می‌پذیرم.

نتیجه‌ای که از کلام مرحوم نائینی می‌گیریم (و مرحوم آقای خوئی هم به تبع استادشان مفصل بیان کردند) آن است که این

انفساخ العقد که مرحوم محقق کرکی گفته فقط در جایی است که عقد خیاری باشد (انکار الوكالة ملازمٌ للفسخ در عقد خیاری)، اما در عقدی که خیاری نیست، مسئله‌ی فسخ مطرح نیست، آنجا یا بطلان هر دو است و یا فقط بطلان وکالت است.

ارزیابی دیدگاه محقق نائینی(ره) و محقق خویی(ره)

حالا ما به مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی عرض می‌کنیم که محلّ بحث فعلاً این نیست که آیا هم وکالت باطل می‌شود و هم عقد؛ یا یکی از این دو، باقی است و دیگری باقی نیست، کاری به این نداریم. محل بحث این است که آیا در انشاء رد، کراهت باطنی کافی است یا نه؟ محقق کرکی(ره) می‌گوید چون در اینجا کراهت باطنی هست، این کفایت در ردّ می‌کند و وقتی موکل قسم بر عدم وکالت می‌خورد، قسم بر عدم الاذن می‌خورد این بمنزله الرد است، این تحقیقی که شما مرحوم نائینی کردید و به تبع شما مرحوم آقای خوئی نقل کرده این را برای ما حل نکرد که آیا بالأخره کراهت باطنی ردّ یا لیس برد.

به بیان دیگر؛ مرحوم نائینی (و به تبع ایشان مرحوم آقای خوئی) می‌فرمایند اینجایی که بین وکیل و موکل نزاع می‌شود و موکل بر عدم الاذن قسم می‌خورد، اگر امر خیاری شد «انفساخ العقد»، اگر غیر خیاری است در یک فرضی هم وکالت باطل است و هم عقد باطل است، در یک فرض فقط وکالت باطل است ولی عقد باطل نیست. این سخن درست است (که اگر وکالت را انکار کردی، این وکیل دیگر حق الوكالة استحقاق ندارد، اما معامله فضولی می‌شود و ما می‌آئیم اجازه بدهیم تمام می‌شود و اگر هم اجازه ندهیم معامله صورت نمی‌گیرد)، اما اشکال و تأمل ما در فرمایش این دو بزرگوار این است که این چه ارتباطی به ما نحن فیه پیدا کرد؟!

ما نحن فیه این است که یک فقیهی مثل محقق کرکی(ره) می‌خواهد بگوید کراهت باطنیه ردّ، شیخ اعظم انصاری(ره) فرمود ما قبول نداریم که با این حلف بر عدم الاذن انفساخ به وجود بیاید مگر اینکه خود حلف ظهور در رد داشته باشد. شیخ(ره) این‌گونه مطرح می‌کند و به هیچ‌وجه در کلام شیخ، تفصیلی بین اینکه این عقد خیاری باشد یا غیر خیاری وجود ندارد! خود همین یک سؤال است که چطور می‌شود شما مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی تفصیل بدهید بگوئید یک صورت عقد خیاری است و یک صورت غیر خیاری است، در خیاری فقط انفساخ است و در غیر خیاری فقط بطلان است، یا بطلان هر دو یا بطلان وکالت، فقط. اما اصلاً مرحوم شیخ این تفصیل را نداده است!!

بنابراین، در اینجا حق با شیخ انصاری(ره) است و اینجا بحث در این نیست که عقد خیاری بوده یا نبوده! بحث در این است که آیا این موکل قاضی، حاکم شرع، به او گفت قسم بخور بر اینکه تو این را وکیل نکردی، این هم قسم خورد، محقق اصفهانی(ره) می‌گوید همین قسم، ردّ این معامله است، هم رد وکالت می‌شود و هم ردّ معامله می‌شود.^[4]

شیخ فرمود ما انفساخ را قبول نداریم به مجرد حلف، مگر اینکه بگوئیم حلف جای ظهور در ردّ دارد و این هم عرفاً معلوم نیست، عرف معلوم نیست بپذیرد که حلف، ظهور در رد دارد، معنای حلف این است که من قسم می‌خورم که این وکیل من نبوده و من کاری به معامله ندارم یعنی این را هم کنار مکاسب یادداشت کنید که عرف قبول نمی‌کند که حلف ظهور در ردّ دارد.

اشکال محقق ایروانی(ره) بر شیخ انصاری(ره) و ارزیابی آن

یک اشکالی مرحوم ایروانی به مرحوم شیخ دارد که می‌گوید شما اجتهاد در مقابل نص کردید، محقق کرکی(ره) می‌گوید «الحلف اماره علی عدم الرضا» و در نتیجه باید بگوئیم پس همان عدم رضای باطنی و کراهت باطنی کافی است، شما شیخ انصاری می‌فرمائید «الحلف إن كان ظاهراً فی الرد»، آنهایی که بر انفساخ دادند کاری به ظهور در ردّ ندارند، بلکه می‌گویند این اماره‌ی برای عدم الرضا است. این را بیاوریم در میدان عرف و ذهن خودتان و قضاوت بفرمائید؛ می‌گوئیم آیا عرف حلف را اماره‌ی

عبارت مکاسب این است «الحلف من جهة ظهور الإقدام على الحلف على انكره في ردّ البيع»، شیخ می‌فرماید حلف ظهور در ردّ البيع دارد محقق کرکی(ره) می‌گوید حلف اماره‌ی عدم الرضاست، ما برویم سراغ عرف، عرف حرف شیخ را قبول نمی‌کند.

این اشکالی که مرحوم ایروانی دارد که اجتهاد در مقابل نص است یک مقدار کم لطفی مرحوم ایروانی به شیخ(ره) است. شیخ(ره) توجه به این مطالب دارد و می‌گوید شما حلف را فقط اماره‌ی بر عدم رضای باطنی قرار ندهید، حلف ظهور در ردّ البيع دارد ما هم همین جا به شیخ(ره) عرض می‌کنیم، ما وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم حلف ظهور در ردّ البيع ندارد، حلف فقط اماره است بر اینکه ظهور در ردّ البيع ندارد.

اشکالی که به محقق ثانی(ره) وارد می‌شود این است که حلف، انکار وکالت است، چرا قسم می‌خورد؟ می‌گوید برای اینکه من تو را وکیل قرار ندادم ولی ممکن است همین موکل، نسبت به این معامله باطناً راضی باشد، لذا نه حرف محقق کرکی(ره) درست است و نه حرف شیخ انصاری(ره)؛ زیرا می‌گوییم حلف بر عدم الوکالة، اماره‌ی بر عدم رضای به بیع نیست، حلف بر عدم الوکالة، ظهور در ردّ البيع هم ندارد، این حلف به این معناست که تو وکیل من نبودی، حالا وکیلش نبوده، اما این بیع را می‌خواهد قبول کند یا نه؟

محور بحث این است که آیا حلف اماره‌ی عدم الرضا یا حلف ظاهرٌ فی الردّ إنشائی، این محور بحث است، ما که عبارت مرحوم اصفهانی را دیدیم نسبت به این محور تکیه نکرده. فردا ان شاء الله قسم سوم بیع را می‌خوانیم بیع الفضولی لنفسه.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نکته: در گذشته بیان کردیم که کراهت باطنی به هیچ‌وجه، به منزله ردّ بعد معامله نیست و اگر این منع قبل از معامله مالک، دال بر کراهت باطنیه نیز باشد، اما بمنزله الرد نیست.

[2] □ جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج8، ص293.

[3] □ «و فسخ عقد الوکیل لو کان خيارياً بحلف الموکل علی نفي الإذن في اشتراء الوکیل لو سلّم فإنّما هو لأماريّة الحلف علی الفسخ لا لمجرّد کراهة الموکل باطناً بل لا یبعد أن یكون نفس إنکار الوکالة فسخاً كما أن إنکار الطلاق رجوع.» منیة الطالب، ج2، ص32.

[4] □ «قوله(ره) (فمن جهة ظهور الإقدام على الحلف .. إلخ) بتقريب: أنّه إذا لم یکن لإبطاله من حيث صدوره بالوکالة أثر، كما إذا کان لعمل الوکیل أجره یرید دفعها عن نفسه، و لم یکن متردداً في أمر العقد من حيث تصحیحه بالکلیّة أو إبطاله بالکلیّة، فلا محالة إمّا أن یبطله بالکلیّة أو یصححه بالکلیّة، فعدم اقدامه علی تصحیحه بالإجازة في هذا الفرض دلیل علی إبطاله بالکلیّة، لا من حيث صدوره بالوکالة فقط، لئلا ینافی صحته من حيث الفضولیّة، و لا من حيث تردده في أمر العقد، لئلا ینافی بطلانه من حيث الوکالة مع صحته بالإجازة فتدبر.» حاشیة کتاب مکاسب (للأصفهانی، ط - الحديثه)، ج2، ص112.

[5] □ «قوله(ره) (فمن جهة ظهور الإقدام على الحلف الإقدام على الحلف ليس ظاهراً في إنشاء الردّ و إنّما ظاهره الکراهة إلا أن یکتفی بالکراهة الباطنیّة التي أظهرها المالك و لو لا بإنشائها و التي لا تجدي الکراهة الباطنیّة التي لم ینصب المالك علیها دليلاً هذا مع أن تعليلهم بأنّ الحلف أماره عدم الرّضى كالصّريح في أنّ المناط نفس عدم الرّضى و أنّ الحلف أماره علیّه فیكون جواب المصنّف حينئذ اجتهاداً في مقابل النص.» حاشیة مکاسب (للایروانی)، ج1، ص122.

